

حافظ و سلطان احمد جلایر

بقلم علامه استاد آقای

محمد قزوینی

در سال ۱۳۱۸ که پیشنهاد وزارت فرهنگ طبع جدیدی از دیوان غزلیات حافظ بتوسط استاد علامه بزرگوار آقای معین قزوینی و جناب آقای دکتر قاسم غنی فراهم گردید در نظر بود که برای توضیح بعضی از اییات آن دیوان حواشی و ملاحظاتی لغوی و ادبی و تاریخی نیز بآن ضمیمه شود. این حواشی و ملاحظات که همه بدستیاری حضرت آقای قزوینی فراهم آمده و بدون آنها بسیاری از مشکلات اشعار حافظ مبهم و نامفهوم میماند بدیختانه تاکنون بعللی مادی بطبع نرسیده. چون ما یقین داریم که جمیع عشاق کلام بلند لسان الغیب شیرازی بشناختن این حواشی و ملاحظات که محصول چندین سال تتبع و نمایندگی نهایت درجه دقت و تفحص است علاقه شدید دارند و دیوان حافظ خود را که باین نفاست و صحت بطبع رسیده بدون آنها ناتمام میمانند از علامه استاد آقای قزوینی خواهش کردیم که این حواشی و یادداشتها را بمجله یادگار مرحمت نمایند تا با انتشار نفع آنها را عام سازیم. ایشان هم با سه صدر و عنایت مخصوصی که باشاعه حقایق و معارف دارند این مسؤل ما را برغبث تمام پذیرفتند و بعنوان نمونه یکی از آنها را که ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرد برای درج در این مجله التفات کردند.

خوانندگان محترم باید متوجه باشند که این حواشی و ملاحظات چون اساساً برای طبع در زیر صفحات دیوان چاپی وزارت فرهنگ یا بقصد ضمیمه شدن بآخر آنت تهیه شده کمتر صورت مقاله مخصوص دارد و انشاء آنها هیچوجه باین قصد نبوده است.

در انتشار آنها اگرچه شاید بهتر آن بود که چاپ حواشی و ملاحظات مربوط بهریک از ابیات و غزلیات را از ابتدای دیوان حافظ بترتیب شروع کنیم اما چون مرتب کردن اوراق پراکنده این کار علی‌العجله مستلزم صرف وقت دیگری برای حضرت آقای قزوینی بود و ما در نشر این سلسله یادداشتها عجله داشتیم رعایت این ترتیب را از دست دادیم. در هر شماره هریک از این حواشی و ملاحظات را که مهیاتر باشد منتشر میکنیم. انشاء الله پس از آنکه تمام آنها انتشار یافت مرتب ساختن آنها بترتیبی که گفتیم کاری بس آسان خواهد بود.



استاد علامه آقای قزوینی

جناب آقای دکتر غنی

صفحاتی که در طی این سلسله یادداشتها بآنها مراجعه داده میشود همه راجع بهمان دیوان غزلیاتی است که در سال ۱۳۲۰ بدستور وزارت فرهنگ وباهتمام دو دانشمند معظم آقای قزوینی و جناب آقای دکتر قاسم غنی در کمال خوبی و صحت بطبع رسیده. مجله یادگار برای خود افتخار میداند که بهمین مناسبت صورت این دودانشمند بزرگوار را که در احیای نام حافظ و تهیه بهترین نسخه های چاپی از دیوان او از بدل هیچ مجهود دریغ نفرموده اند زیب صفحات خود سازد.

* این عکس که باذن فحوای دو ناشر محترم دیوان حافظ در اینجا چاپ میشود عکسی است که مدیر این مجله آنرا روزی در اطاق کار حضرت آقای قزوینی در یکی از همان ایامی که ایشان و آقای دکتر غنی گرم کار حافظ بودند و فکر و ذکر دیگر جز اتمام این عمل خیر نداشتند برداشته است.

اینک نوشته حضرت آقای قزوینی :



با اینسکه حافظ ظاهرأ هیچگاه بتبریز و بغداد مقرر حکمرانی سلطان احمد جلاير (۷۸۴ - ۸۱۳) قدم نگذاشته و سلطان احمد نیز گویا هیچوقت بشیراز موطن و اقامتگاه حافظ نیامده بوده باز بین این شاعر و آن سلطان روابطی برقرار بوده و حافظ در غزلیات خود يك بار بتصریح و بار دیگر بدون تصریح از سلطان مزبور یاد کرده است .

در غزلی که مطلع آن این است :

كلك مشكين تو روزی که ز ما یاد کند ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
بقرینه مقطع آن که گوید :

ره نبردیم بمقصود خود اندر شیراز خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند
ظاهرأ حافظ، سلطان احمد جلاير نظر داشته و شاید هم در این بیت از همین غزل که گفته :

شاه را به بود از طاعت صد ساله وزهد قدر يك روزه عمری که در او داد کند
بسفاکی و ستم بیشکی سلطان مزبور اشاره ای کرده و ضمناً او را نصیحتی داده باشد .

اما آنجا که حافظ صریحاً نام این سلطان را میبرد و بمدح او میپردازد در غزل ذیل است که ما عیناً آنرا از روی دیوان چاپ وزارت فرهنگ ص ۳۳۳-۳۳۴ با اختلاف نسخه های آن در اینجا نقل میکنیم سپس بذکر توضیحی که در خصوص یکی از آیات آن لازم بنظر میرسد میپردازیم . این است عین آن غزل :

احمد الله علی ممدلة السلطان	احمد شیخ اویس حسن ایلخانی ^۱
خان بن خان وشهنشاه شهنشاه نژاد	آنکه میزبیدا گرجان جهانش خوانی
دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد	مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی
ماه لربی تو بر آید بدو نیمش بزند	دولت احمدی و معجزه سبحانی ^۲

۱ - چنین است در جمیع نسخ دیران حافظ از خطی و چاپی که تاکنون بنظر این جانب رسیده است باستثنای دیوان چاپ آقای بزمان که در آنجا « ایلکانی » دارد بجای « ایلخانی »^۲ - بعضی نسخ : سلطانی

جلوة بخت تو دل ميبرد از شاه و گدا
 چشم بد دور که هم جاني وهم جاناني
 برشکن کا کل تر کانه که در طالع تست
 بخشش و کوشش خاقاني او چنگز خاني
 گر چه دوريم بياد تو قدح ميگيريم
 بعد منزل نبود در سفر رو حاني
 از گل پارسيم غنچه عيشي نشکفت
 حذا دجله بغداد و مي ريحاني
 سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
 کي خلاصش بود از محنت سرگرداني
 اي نسيم سحري خاک در يار يار
 که کند حافظ ازو ديده دل نوراني

چنانکه در حاشیه (۱) در ذیل صفحه قبل گفتیم در جمیع نسخ موجوده دیوان حافظ از خطی و چاپی که با فحوص بلیغ تا کنون اینجانب تتبع نموده است در مصراع دوم مطلع غزل کلمه «ایلخانی» با «خا» معجمه بهمین نحو که در متن حاضر بچاپ رسیده مسطور است با استثنای دیوان چاپ آقای پژمان (چاپ سوم) که آنجا بجای ایلخانی «ایلکانی» با کاف چاپ شده است و همچنین در لب التواریخ در فصل ایلکانیان و در فرهنگ انجمن آرای ناصری در زیر عنوان کلمه «کلات» نیز در هر دو جا این کلمه در همین بیت ایلکانی با کاف نگاشته شده است.

اینجانب گمان میکند که «ایلکانی» در چاپ آقای پژمان و در لب التواریخ و انجمن آرا هر سه تصحیح قیاسی مصنوعی است از مؤلفین مزبور و الا در واقع نفس الامر حافظ ظاهراً همان «ایلخانی» فرموده بوده است نه ایلکانی بتقریب ذیل این سلسله از ملوک که ممدوح حافظ درین غزل یعنی سلطان احمد بن شیخ اویس بن شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن آقبوقابن ایلکانویان از قوم جلاير از آن سلسله است؟

گرچه در کتب تواریخ متأخرین معروفند به «ایلکانیان» نسبت بجدت اعلاي ایشان ایلکانویان یا ایلکان نویان که از سرداران معروف هولاکو بوده و با او بایران آمده

۱- چنین است در جمیع نسخ خطی موجود نزد من، بعضی نسخ چاپی: «قاآنی» و این بنظر اقرب بصواب می آید ولی مخالف با اکثریت نسخ است.

۲- این سلسله در ۷۴۰ بدست امیر شیخ حسن بزرگ تأسیس یافته و در ۸۳۶ بدست تن کامانان بر افتاده. مشهورترین امرای سلسله جلايری یکی همین امیر شیخ حسن بزرگ است که از ۷۴۰ تا ۷۵۷ سلطنت کرده دیگر معز الدین اویس (۷۵۷-۷۷۶) و یکی هم همین سلطان احمد ممدوح حافظ قلمرو حکومتی ایشان آذربایجان و عراق عرب بود.

بوده و همه جادر جنگها و فتوحات او حاضر بوده است ولی درست معلوم نیست که آیا در عهد خودشان نیز این طایفه بهمین اسم معروف بوده اند یا آنکه این تسمیه یعنی «ایلکانیان» شاید از اصطلاحات مؤرخین متأخر از عصر ایشان مانند روضه الصفا و حبیب السیر بوده برای تمیز دادن آنها از سلسله «ایلخانیان» یعنی هولاکو و اعقاب او که این ایلکانیان نوکران ایشان و جانشینان بلافصل آنها بوده اند در ایران و عراق عرب، و از طرف دیگر از خارج معلوم است که این سلسله از طرف مادر از نژاد ایلخانیان بوده اند زیرا که دختر ارغون خان بن ابا قابن هولاکو زن امیر حسین گورکان بدر امیر شیخ حسن بزرگ مؤسس این سلسله بوده است، و بعبارۀ آخری مادر امیر شیخ حسن مذکور دختر ارغون و خواهر غازان و اولجایتو و عمۀ ابو سعید بوده است، پس واضح است که نسب این سلسله اقلاً از طرف مادر بایلخانیان میبویند و انتساب ایشان بایلخانیان چندان بی وجه چنانکه در وهله اول ممکن است بنظر بیاید نیست، و شبهه نیست که خود این طایفه نیز در عصر خودشان برای ایجاب مشروعیت حق سلطنت خود بر تخت ایران قطعاً بیشتر متمایل بوده اند که خود را از نژاد ایلخانیان و دودۀ هولاکو و چنگیز خان (یعنی اجداد مادری خود) قلمداد نمایند و سلطنت خود را دنباله طبیعی همان سلطنت و همان سلسله و انود کنند تا آنکه خود را بایلکانیان و قوم جلایر (یعنی اجداد پدری خود) که نوکران خاندان چنگیزی بوده اند منتسب سازند، و بدون هیچگونه شک و شبهه بهمین ملاحظه بوده است که شعراء معاصر ایشان از قبیل سلمان ساوجی و حافظ ایشانرا از همان سلالۀ چنگیز خان شمرده و خوانده اند و آنها را بانتساب بهمین خاندان ستوده اند.

سلمان در یکی از قصاید خود در مدح امیر شیخ حسن مذکور مؤسس این سلسله گوید:

ظلّ حق چشم و چراغ دودۀ چنگیزیان

شیخ حسن نویان امیر دین فزای کفر گاه

و حافظ در همین غزل محل گفتگوی ما گوید در خطاب بسطان احمد بن شیخ اویس:

بر شکن کا کل ترکانه که در طالع تست

بخشش و کوشش فا آنی و چنگز خانی
 پس از همه این قرائن و مقرّبات بعلاوة اتفاق جمیع نسخ دیوان حافظ از قدیم و جدید
 و خطی و چاپی بر « ایلخانی » در این بیت (با استثنای چاپ آقای پژمان تا آنجا که
 اینجانب اطلاع دارد) و نیز اینکه در تذکره دولتشاه سمرقندی که بسیار قریب بعصر
 حافظ یعنی فقط صد سال بعد از وفات او تألیف شده و نیز در شرح ترکی سودی بر
 دیوان حافظ که از شروح قدیمه آن دیوان و گویا قریب یک قرن بعد از تذکره
 دولتشاه تألیف شده در هر دو مأخذ مذکور نیز صریحاً و واضحاً درین بیت « ایلخانی »
 آمده نه « ایلکانی ».

از مجموع این قرائن میتوان نتیجه گرفت که تقریباً بنحو قطع و یقین خود
 حافظ در این بیت « ایلخانی » فرموده بوده نه « ایلکانی » و تصحیح آن به « ایلکانی »
 تصحیح قیاسی مصنوعی اجتهادی است در نتیجه عدم تتبع یا تتبع ناقص در تاریخ این
 سلسله ملوک .

اما این سلطان احمد جلایر که بنا بر شرح مذکور در فوق بعلت مدح حافظ
 از او شهرتی مخصوص در تاریخ ایران پیدا کرده بدو علت دیگر نیز مشهور شده و
 نام او در تاریخ مورد توجه قرار گرفته است یکی آنکه لشکر کشی امیر تیمور
 گورکانی بممالک روم و جنک این امیر با سلطان بایزید خان اول (۷۹۲ - ۸۰۵) در
 محل انکوریه (اقوره) در تاریخ ۱۹ ذی الحجّه ۸۰۴ برای آن بوده است که سلطان
 عثمانی این سلطان احمد جلایر و همدست او قرا یوسف ترکمان بایندری دشمنان
 امیر تیمور را تحت حمایت خود گرفته بوده و شرح این واقعه بسیار مهم در تواریخ
 مذکور است ، دیگر آنکه از این سلطان احمد جلایر فرمانی تاریخی در دست است
 مورخ بسال ۷۷۳ در باب معافیت موقوفات مخصوصه بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی از
 پرداخت مالیات که در آن عهد تحت اداره شیخ صدرالدین موسی (۷۰۴ - ۷۹۴) پسر
 شیخ صفی الدین بوده است . عین این سند مهم تاریخی در کتابخانه ملی پاریس ضبط
 است و ما انشاءالله در یکی از شماره های آینده مجله شرح آنرا بنظر خوانندگان
 محترم خواهیم رساند .